



19 دسمبر 2021

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش هشتم)

شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین - یک توطئه بزرگ و چند جانبه:

امارت شش روزه امیر نصرالله خان در جلال آباد و عواقب آن:

امیر نصرالله خان بعد از آنکه امارت خود را به اطلاع و پسرای هند برتانوی رسانید و به او اطمینان داد که قرارداد منعقد با امیر شهید را با آنها تائید میکند، به شهزاده امان الله خان عین الدوله که در کابل نیابت پدر را بعهدہ داشت، نامه نوشت و او را از حادثه مرگ پدرش مطلع ساخت و ضمناً تقاضا کرد تا امارت او را تائید و بیعت خود را به او ارسال دارد که در یک قسمت نامه آمده است: «ارجمند سعادت مند عزیزالوجود بجان برابرم معین السلطنه و باقی خاندان جلیل الشان شاهی و اولاده جد امجد و سادات و علما و منصب داران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی بحضور حاضر و مسئله شرعی فقهیه را که مأخوذ از کلام ملک علام جل ذکره و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم است، از راه دین و ناموس بحضورم عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعش شهید سعید خلد آرامگاه بخاک سپرده نمیشود و همه متفق الرأی بیعت امارت برای من نمودند.»

از متن نامه واضح میشود که امیر نصرالله خان بدون آنکه قبلاً موضوع شهادت امیر را با شهزاده امان الله خان در میان گذارد و نظرش را در مورد امارت خود جویا گردد، شهزاده را در این نامه با دو موضوع بسیار مهم و حساس در جریان گذاشت: یکی شهادت پدرش بدون آنکه از تعقیب قاتل و اجراءات در زمینه ذکری نماید و دیگر اعلام امارت خودش که شهزاده امان الله خان را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد. چون از کابل جوابی نرسید، امیر جدید مشوش شد و جمعی از اراکین دربار خود را جمع کرد تا در زمینه مشوره نمایند. همه به ارسال پیام به امان الله خان عین الدوله بوسیله سردار محمد یونس خان و شجاع الدوله خان فراشباشی موافقت کردند. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 653 تا 656)

امیر نصرالله خان پس از مراسم تاجپوشی که بروز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاول در قصر سراج العمارت صورت گرفت (شرح مزید در صفحه 660 تا 662)، برای جلب نظر عساکر تصمیم گرفت تا بر معاش آنها بیفزاید و در جمع عساکر بیانیه داد و گفت: «واقعۀ قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در ماهی دو روپیه بر مشاھرۀ معینه شما که اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه از هر واحدی به شمار آید، افزون فرودم.» امیر در ادامه گفتار خود صراحتاً بیان کرد: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمدشاه خان سر میر اسپور [پسر سردار محمد آصف خان

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

مصاحب خاص - عم محمد نادرخان]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذه و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند و از اسکات [سکوت] ایشان سپهسالار خجالت بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم.» (صفحه 662)

فیض محمد کاتب در ادامه می نویسد: «پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمد شاه خان سرمیراسپور امیر مبرور را به قتل رسانیده است، چنانچه از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که نگارنده [فیض محمد کاتب] آن را به امر امیرامان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: "برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که در بین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سرمیراسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد."» (صفحه 663)

در همین حال به امیر خیر رسید که شجاع الدوله خان با ملا غلام محمد خان پنجات باشی از کابل به جلال آباد آمده و آنها حامل نامه ای از جانب مردم کابل میباشند که نکات عمده آن چنین است: «حضرت نائب السلطنه و معین السلطنه و عضدالدوله و سردار صنایع [سردار محمد عمر خان] و سردار مدافع و سردار غلام علی خان و سپهسالار و همه عمله و خدمه ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت مکان خلدآشیا پادشاه شهید بی موجب ما "السلام و علیکم ان کنتم علی سبیل الهدی" چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان اداره جلوس بر تخت امارت اطلاع داده و دست خود را از بازخواست و پیدا نمودن قاتل باز داشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهل انگاشته و نعش امیر معظم محبوب القلوب ما را تحقیر و توهین نموده، در گوشه میدان گلف که بازیچه گاهست در خاک گذاشته و بر علاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای گزینی او کمر تغضب بسته، اغماز آنکه فرزند و خلف الصدق مرحوم را که در حیات خود بر سر ما نصب و قائم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده اند، بنا بر آن تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف، ناگوار افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرفتند. از آنجا که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جانشین ذوالید و قابض دارالامارت، در حیات پدر تاجور خود بود و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیرامان الله خلدالله ملکه و سلطانه اش خوانده، امیر خود قرار دادیم و محض شیوه و شیمه اسلامیت به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید. ان شاء الله تعالی چنانچه اگر اراده حق سبحانه تعالی رفته بود، شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصب داران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دارالسلطنه امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود، زیرا که شرعاً به وجوه بسیار حق امارت از اوست..... و چون ریختن در بین اعداء اسلام به نزد خداوند جل جلاله عصیان بزرگ و بازپرس

د پانو شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولۍ

سترگی را موجب و جور است، اگر چنانچه امارت امیر ما را که به او بیعت شرعی کرده ایم پذیرا نشوید و باعث خونریزی و هرج و مرج آئید، تمامت عصیان و طغیان برعهده شما خواهد بود و ما علی الرسول الا البلاغ" فقط.» (متن مکمل نامه در صفحه 665 تا 667)

در عین زمان که امیرامان الله خان اعلامیه ای به نشر سپرد و از جلوس خود به سلطنت به همه آگاهی داد و سردار محمدیونس که از کابل برگشته بود، راجع به جوش و خروش مردم کابل جهت بیعت به شهزاده امان الله خان در حضور امیرنصرالله خان و همه اراکین دربار گزارش داد و محتوای اعلامیه را قرائت نمود که در آن امیر امان الله خان نخست از شهادت پدر خود با تأثر عمیق به مردم اطلاع داد و هدف قبولی سلطنت را به دو مقصد مربوط کرد و از ملت خواست در اكمال آن او را با اتحاد و اتفاق یاری رسانند و فرمود مقصد اول اینکه: «ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم.... این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حال خالی نیست: یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خئنه [خائنانه] داخله که آنها از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشینند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، حسام در نیام نخواهم آورد. از همه شما برادران دینی و وطنیه خود، همین امید و آرزو را دارم که مرا در این حق صریح برادر وار مددگار شوید.

مقصد دوم، غرض اصلی از پذیرش امرامارت اینست که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده و هست و نیت یگانه و صمیمانه ام همین می باشد که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خلق ما در خصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت، در دل و دماغ جای داده و القاء فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم و نخست و جلو تر از همه این را بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیبه و شجیع خویشتن اعلان نموده بشارت می دهم که من تاج سلطنت افغانستان را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت متصل و آزاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا بار بار شناسانده باشد، چگونه می شود که نام حمایت یا آقائی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟

حاشا و کلا، آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب! دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادی و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست. دیگر این که حضرت پروردگار ما و خالق یگانه و لاشریک و لانظیر ما، که پادشاه پادشاهان است، در کلام حق و صدق خود می فرماید "وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله" اینک من در همه امور کلام خدا و رسول او را رهبر تمام کارهای خود قرار داده و از آن اتخاذ می کنم.» (متن مکمل اعلامیه امیرامان الله خان دیده شود: صفحه 667 تا 670)

پس از شنیدن این اعلامیه امیرنصرالله خان از ملاغلام محمدخان پنجات باشی طالب توضیح بیشتر گردید، او عرض حال کرد و گفت: «حاضر در مجلس بیعت به امیرامان الله خان در محل اجراء آوردن هر دو شرط متعاهد و متحالف [یاد کردن سوگند] گردیده، پای اطاعت پیش نهادند و دست بیعت کردن

کشاده از همه مقدم صالح محمدخان نائب سالار، در بیعت اقدام و سبقت کرد و آنگاه که امر بیعت حضار آغاز شده به انجام رسید، صالح محمدخان به لشکرگاه رفته، اعداد افسران سپاه را از حواله دار تا جنرال و نائب سالار احضار به بیعت او نمود.» (برای شرح مزید: دیده شود صفحه 671 - 672)

امیرنصرالله خان از هردو تن خواست تا بروند و استراحت کنند و «چون هردو تن پی هم بیرون شدند، امیر نصرالله خان دبیری در تفکر و تدبیر فرو رفته، بعد در کتاب سپید بزرگی که بر سر میز در جلوش بود، به نگارش مشغول گشت و چند سطر نویسه میرزا محمد حسین خان مستوفی را که برکسی جانب پیش نشسته مخاطب ساخته گفت: "تاکنون من در باب عین الدوله تصور نیک می کردم، و لیکن از مضمون اشتها و نامه مردم کابل و بیانات ملاء غلام محمد خان مکشوف افتاد که او با من دعوی خون پدر خود را دارد و به امارتم رضا نشده، تن در نمی دهد و نیک میدانم که مردم کابل با او یکدل و یک جهت شده اند و ارگ شاهی و خزانه و قورخانه تمام در تصرف اوست، نمی خواهم که به خاطر من اسلام کشی به روی کار آید و ما دوتن در سفک دماء اسلام قیام نموده، مخالف دین را داخل مملکت اسلامی کنیم. پس نظر به این ملاحظات این چند سطر را نوشتم بشنوید و آنچه رأی شما اقتضاء کند و صواب داند بگوئید." و این را گفته شروع به خواندن رقیمة خود کرد که: "من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار می شوم." و به خواندن کلمات مایوسیت آیات، اشک از چشمش ریزان و عقده در گلویش افتان و بدنش لرزان شد.» (صفحه 678)

در این موقع میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک (پدر استاد خلیل الله خلیلی) که مقرب دربار نصرالله خان بود، به تقویه روحیه امیر پرداخت و او را با ارائه پیشنهادهای ده گانه خویش از استعفی منصرف و امیدوار به آینده ساخت. پیشنهادهای او به حضور امیرنصرالله خان در مجموع مبتنی بر مقاومت نظامی از جوانب مختلف به دارالسلطنه کابل بود که بصورت تحریری خدمت امیرقرائت و موجب تقویه روحی او شد و مورد تأییدش قرار گرفت. (راجع به مواد مذکور دیده شود: صفحه 683 تا 685)

سپس امیرنصرالله خان امر کرد تا مواد ده گانه مستوفی به مجلس مشوره رویت داده شود و مجلس نیز به استثنای بعضی مواد در مجموع پلان حمله نظامی به کابل را مورد تأیید قرار داد، با اضافه اینکه گفته شد تا یک نامه از طرف مردم جلال آباد عنوانی مردم کابل تحریر گردد. (شرح مزید دیده شود صفحه 687 تا 694)

این نامه عنوانی مردم کابل به شکلی تسوید گردید که در واقع شکل یک "اولیماتوم" را داشت و پس از تأیید شورای دربار به کابل ارسال شد. در یک قسمت نامه آمده است که: «اکنون بر شما لازم و متحتم [حتمی] است که به مجرد وصول این مکتوب خیراندیشانه ما، به جناب عالی عین الدوله عرض نمائید که از وادی سخت و مشکل و ازین راه بعید از رسیدن به منزل بگذرد و قطع نظر کند و به هر زودی که ممکن شود بیعت نامه به حضور والا در جلال آباد بفرستید و از خون ریختن مسلمانان دست کشیده، خود را خسرالدنیا و الآخرة و مسئول خدا و رسول نسازید. تمامت ما خدمه صادقه اعلیحضرت امیرشهادت ضامن شما و عین الدوله می باشیم که حضور مبارک والا ازین حرکت ناپسندیده و به صلاح و صواب ناسنجیده شما، صرف نظر نموده عفو فرماید و به کیفر و مجازات دادن شما و عین الدوله نگراید و از کردار شما کینه و کدورتی در خاطر راه ندهد. اگر شما به حالت جهالت خود قایم و

استوار مانده ترک ضلالت نکنید در روز قیامت به حضور خداوند جوابده افعال خویش خواهید بود و مظلمه خون یک عالم اسلام برگردن پندار و عبرت شما بار خواهد گشت و از مسلمان کشی و جنگ خانگی، ضعف بر اسلام و قوت به کفر عائد خواهد شد و ذخائر نقدی و جنس و قورخانه و فشنگ و توپ و تفنگی که از سالهای دراز برای دفاع دشمن و دین و ملک و ملت اسلام فراهم گردیده اند، صرف قتل و غارت مسلمین خواهد شد و در عاقبت بجز وخامت و ندامت هیچ حاصل نخواهید کرد و هنوز وقت است و هیچ نرفته و فتنه شدت نپذیرفته است، باید بیدار و هوشیار شوید و نظر به خاتمه کار نمائید که انفعال و شرمساری بار نیاورد، اما اندرز و نصیحت بود که کردیم باقی اختیار به خود شماست که کدام طریق اختیار می کنید.» (متن مکمل و شرح مزید - دیده شود صفحه 696)

در پایان نامه اعضای شورا مشتمل بر اعیان دربار همه در ذیل آن نامه امضاء کردند، از جمله: «سردار محمدعظیم خان پسر امیر کبیر مرحوم دوست محمد خان، سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان، پسران سردار یحیی خان مغفور که شرف مصاحبت خاص امیر شهید حاصل داشتند، جنرال محمد یونس خان پسر سردار محمدیوسف خان بن امیر کبیر دوست محمد خان خلدآشیان و میرصاحب جان پادشاه و میراحمد شاه خان و شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه و شهزاده امین الله خان و شهزاده غلام علی خان و شهزاده محمد عمرخان و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله و سردار سپهسالار محمد نادرخان و ایشک آقاسی ملکی علی احمد خان و ایشک آقاسی نظامی شیراحمد خان و ایشک آقاسی دوست محمد خان ناظم و میرمحمد حسین خان حاکم جلال آباد و حاجی ملاء عبدالرزاق خان و میرزا محمد حسین خان مستوفی و برگد محمد انورخان و جنرال عبدالرحیم خان محمدزائی و غیره اعیان و اشراف لشکری و کشوری بدان خاتم بر نهاده دستخط کردند.» (صفحه 697)

همچنان شورای دربار تصمیم گرفت که: «علیا حضرت و دخترانش نظر به وجوه چند در کابل فرستاده شوند: اول - این که عین الدوله ازین رفتار نصرالله خان متأثر و مُنَبّه گردد. دوم - سمر و مشتهر شود که امیر نصرالله خان نسبت به عین الدوله عداوت و کینه در دل و رنجش و کدورت در خاطر ندارد. سوم - خود علیا حضرت که همواره در مناقشات خانگی و زناشویی که از سبب اهالی حرم واقع شده و امیر نصرالله خان جانبدار او و عین الدوله بوده، به او اندرز و نصیحت کرده از نیکی هایش یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» همچنان موافقه شد که این نامه بنابر خواهش عبدالاحد خان مایار بوسیله او به کابل ارسال گردد. (شرح مزید - دیده شود: صفحه 698 - 699)

از این واضح میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیر نصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از امارت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد. (ادامه دارد)